

نام خداوند جان و خرد

جزوه هدایت بحث در درس

«فلسفه اسلامی»

(مبانی حکمت مشاء - فصل سوم و چهارم)



مدرس: دکتر حامد صفایی پور

ابعاد این جزوه کاغذ "آپتج" است.

خواننده گرامی، سلام

این جزوه به بهانه تدریس درس فلسفه، آشنایی با فلسفه اسلامی، پیش‌دانشگاهی علوم انسانی تدوین شده است. (و مربوط به اصلیت‌ترین بخش کتاب یعنی مبانی حکمت مشاء است.) شوربختانه در کتاب رسمی فعلی آموزش و پرورش (سال ۸۹-۹۰)، ساختار و متن کتاب فلسفه به شکل دقیق و استدلالی پیش نرفته است و گاهی مقدمه و نتیجه، اصل و فرع، بینات و تنبیهات به یکدیگر آمیخته اند.

در مواردی نیز استدلال‌ها و دعاوی از اساس غلط بوده و در نتیجه قابل دفاع نمی‌باشد. نتیجه این آشفتگی، آشفتگی دبیر در تدریس برای دفاع از امری غیر قابل دفاع - و دانش‌آموز در فهم مطالب است. وخامت این نتایج تا بدان‌جا پیش می‌رود که دانش استدلالی و تفهیمی‌ای همچون فلسفه، که جز با ریزبینی و تفکر سروکار ندارد، به دانشی هم سطح دروس حفظی - اگر واقعاً درس حفظی‌ای وجود داشته باشد؟! - تبدیل می‌شود. این عوامل از جمله عواملی است که باعث بی‌علاقگی دانش‌آموزان به این درس شده است.

بر این موارد اضافه می‌کنم که با شرایط فعلی این کتاب، پسوند «اسلامی» این درس، می‌تواند دید دانش‌آموزان را به استدلالی و عقلانی بودن فلسفه اسلامی مشکوک ساخته و فرصت بسیار ارزشمند مطالعه فلسفه اسلامی را، به تهدیدی بر علیه فلسفه و اسلامیت و در یک کلام، به تهدیدی بر علیه «عقلانیت» تبدیل کند. تا آنجاکه برای دانش‌آموزان علوم انسانی مشاهده تصویر حکیم بلند رتبه‌ی معاصر، علامه طباطبایی (ره) بر روی جلد کتاب، احساس خوشایندی را در پی نداشته باشد! (بند خود مواردی از این دست را مشاهده نموده‌ام و این نتیجه‌ای است که گمان نمی‌کنم، نیت مولفان محترم این کتاب بوده باشد!؟)

بر این اساس، نگارنده ضمن تدریس این کتاب به تدوین جزوه‌ای پرداختم تا شاید برخی از خلل‌های موجود را جبران کند. روش ارائه مطالب در این جزوه «مسئله محور» است، یعنی تلاش شده است تا دانش‌آموزان به اندیشیدن و داوری درباره مسئله اساسی مورد بحث دعوت شوند، و خود درباره جواب‌های احتمالی آنها بیاندیشند. دیگر آنکه ساختار استدلالی مطالب قوی‌تر باشد و از اینرو گاهی اشاراتی تکمیلی - و بعضاً انتقادی - به برخی مطالب کتاب آورده‌ام.

دانش‌آموز محترمی که این جزوه را می‌خواند باید توجه کند که این جزوه تنها جزوه‌ای با هدف «هدایت بحث و یادگیری» در کلاس درس و برقرار نمودن رابطه میان مطالب کتاب است و از اینرو گمان نمی‌کنم برای هدف دیگری راهگشا باشد. یعنی مطالعه‌ی آن برای

فردی که مطالب را در کلاس و از استاد نشنیده، و یا کتاب را با دقت نخوانده است، کمتر مفید بوده و احتمالاً، نمره‌آور هم نخواهد بود!
امیدوارم با استفاده از نظرات دبیران ارجمند فلسفه، دانش آموزان و دیگر صاحب‌نظران این اثر کاملتر شده و همچنین کتاب فلسفه مقطع پیش‌دانشگاهی به زیور طبعی جدید و شایسته تر آراسته گردد.

این نشانی پست الکترونیک (ایمیل) من است:

safaeipour@yahoo.com

انتقادهای را به جان خریداریم، پیشنهادها که دیگر هیچ!

با احترام

حامد صفایی‌پور

آذر ماه ۱۳۸۹

حقوق معنوی این اثر متعلق به مولف آن است
تکثیر و استفاده از آن به هر نحو کاری غیراخلاقی و غیر شرعی است.

فصل سوم: مبانی حکمت مشاء

اصل واقعیت مستقل از ذهن

- پرسش: چرا این جمله یک اصل فلسفی است.
اثبات (یا انکار) این مدعا بدون دخالت آن در دلایل اثبات (یا انکار) آن ممکن نیست. به بیان دیگر این اصل قابل اثبات و ابطال نیست مگر آنکه درجایی از خود آن، استفاده کنیم.

برهان کتاب درباره چرایی «اصل» بودن این اصل:

هیچ کس در عمل آن را انکار نمی‌کند. اگر چنین کرد، چوب را بردارید! (این یک برهان روان‌شناختی است).

اصل مغایرت وجود از ماهیت

- برهان ۱:
هر فردی وجود اشیاء را تصدیق نمود و برای نمونه چنین قضیه‌ای ساخت:
طوطی وجود دارد. (قضیه الف)
وی «وجود» را محمول چنین قضیه‌ای دانسته است.
اگر قضیه الف با قضیه ب (طوطی طوطی است) متفاوت است، آنگاه: در واقع، مغایرت وجود از ماهیت بدیهی تلقی شده است.
و از اینرو به عنوان اصل در نظر گرفته می‌شود.

زیادت وجود از ماهیت

- برهان ۱:
لازمه‌ی مغایرت وجود از ماهیت این است که قضیه الف نسبت به قضیه ب، در بردارنده‌ی بار معنایی بیشتر یا کمتری باشد. (در قضیه اول «وجود» محمول است و در قضیه دوم، ماهیت در محمول قضیه تکرار شده است.)

از آنجا که از قضیه اول می‌توان «وجود طوطی» را نتیجه گرفت اما از قضیه دوم نمی‌توان این نتیجه را بدست آورد، نتیجه می‌گیریم که قضیه اول نسبت به قضیه دوم زیادت معنا - و نه کمداشت معنا- دارد و به طور کل وجود بر ماهیت زیادت -زیادت معنایی- دارد^۱.

توضیح بیشتر:

وجود داشتن، بار معنایی هستی شناختی دارد، حال آنکه «طوطی، طوطی است» تنها تکرار موضوع در محمول و به تعبیری تنها یک قضیه ی «همان گویانه/tautological» است و حرف بیشتری نمی‌زند، چه رسد به اینکه درباره ی وجود داشتن یا وجود نداشتن موضوع، سخن بگوید.

• برهان ۲:

برهان خلف:

اگر وجود بر ماهیت زیادت نداشته باشد، آنگاه ماهیت داشتن مساوی وجود داشتن است. حال هر موجودی که ماهیت داشته باشد، دارای شایستگی وجود داشتن خواهد بود. به بیان دیگر، تنها تصور ماهیت (وجود ذهنی) برای یک موضوع، مساوی با وجود آن (وجود خارجی آن) خواهد بود. بدیهی است که این نتیجه غلط است. برای مثال، ما «غول/ سیمرغ و...» را تصور می‌کنیم، یعنی این مفاهیم ماهیت و تصورپذیری دارند (وجود ذهنی دارند)، اما می‌دانیم که وجود واقعی ندارند (وجود خارجی ندارند).

جهات یا نسبت، یا مواد قضا یا:

A, B است.

در این قضیه A موضوع و B محمول است.

نسبت این موضوع و محمول به سه شکل می‌تواند باشد:

۱- **نسبت ضروری:** محمول برای موضوع ضرورت دارد و عقل خلاف آن را قبول نمی‌کند (مثلث سه ضلعی است.): (سه ضلعی بودن برای مثلث ضروری است).

۲- **نسبت ممکن:** محمول برای موضوع ممکن است. مثلث متساوی الاضلاع است،

مثلث طلایی است.)

انگته: در کتاب مشخص نیست که زیادت وجود از ماهیت اصل است یا از نتایج اصل مغایرت وجود از ماهیت می‌باشد.

۳- نسبت ممتنع (محال): محمول برای موضوع ممتنع است و عقل از قبول این نسبت امتناع می‌ورزد. (مثلاً ۸ ضلعی است)
نکته: در منطق به نسبت قضایا «مواد قضایا» می‌گویند.

بررسی قضایایی که در آنها «وجود» محمول است.
در قضیه:

$A \rightarrow B$ است.

وقتی،
B، وجود داشتن (یا وجود) باشد؛

بازهم درباره این سه نسبت می‌توان اندیشه نمود.

- ۱- رابطه ضروری: وجود برای موضوع ضرورت دارد. عقل از قبول «وجود» برای موضوع گریزی ندارد. (برای مثال: واجب الوجود یعنی وجود برایش واجب یا ضروری است.)
- ۲- رابطه ممکن: وجود برای موضوع نه ضرورت دارد و نه امتناع. عقل از قبول «وجود» یا «عدم وجود محمول» امتناعی ندارد. (ممکن الوجود: وجود برایش ممکن است.)
- ۳- رابطه امتناعی: وجود برای محمول ممتنع است. عقل از قبول «وجود داشتن» برای موضوع امتناع دارد (ممتنع الوجود: وجود برایش ممتنع (محال) است.)

مثال‌ها:

- ۱- از نظر ابن سینا وجود برای خداوند ضرورت دارد. یعنی خداوند واجب الوجود است.
 - ۲- از نظر ابن سینا وجود برای جهان نه ضرورت دارد و نه ممتنع است و بنابراین: جهان -ما سوی الله: آنچه جدای خدا است- ممکن الوجود است.
 - ۳- از نظر ابن سینا وجود برای «شریک خداوند» ممتنع است و بنابراین شریک الباری، ممتنع الوجود است.
- تذکر: برهان و دلیل این ادعاها در فصل ۵ کتاب مطرح شده است. ذکر این نمونه‌ها در این فصل تنها هدف آموزشی دارد.

فصل چهارم: مبانی حکمت مشاء (۲)

علت و معلول

انواع رابطه‌ها:

- بعد از وجود : علی با حامد دوست است. (رابطه دوستی تنها پس از وجود علی و حامد امکان وجود دارد.)
- در وجود: دو چیز در «وجود»شان با هم رابطه دارد یا رابطه وجودی دارند. (رابطه ای عمیق تر) ÷



تعریف: رابطه فلسفی علت و معلول رابطه ای در وجود است. علت به معلول، وجود میبخشد(معلول در وجود خود نیازمند علت است. در این رابطه، « وجود» داد و ستد می شود.)

نتیجه اصلی: تحقق معلول نیازمند تحقق علت است. هیچ چیز به صورت خود به خودی(بدون وجود علت) به وجود نمی آید. (صُدفه و اتفاق محال است.)

جمله زیبای ارسطو:

Out of nothing, nothing comes!

قاعده مهم فلسفی:

(الاتفاقی لایکون دائمیا و لااکثریاً): چیزی که به کرات و دفعات رخ می دهد اتفاقی نیست.

نتایج فرعی: نتایج انکار علیت:

- ۱- قبول صدفه و اتفاق مساوی انکار رابطه علیت است.
- ۲- قبول صدفه و اتفاق مساوی انکار ترتیب وجودی حوادث عالم است.
- ۳- نفی علیت مساوی نفی قانون مندی و قاعده مندی امور است که باعث می‌شود هیچ علمی پدید نیاید.
- ۴- نفی علیت مساوی انکار هر نوع علم و عین شکاکیت و سوفسطایی‌گری است.
- ۵- نفی علیت به معنای تقدم نیستی بر هستی است.

نزاع متکلمان و فلاسفه در مسئله پیدایش جهان؟

پرسش: ملاک نیازمندی معلول به علت چیست؟

پاسخ:

- متکلم (غزالی): حدوث
- فیلسوف (ابن سینا): امکان ذاتی
- فیلسوف (ملاصدرا): امکان ففقی

نکته: تفاوت متکلم و فیلسوف

روش	هدف	موضوع	
عقلانی، با پیش فرض های عقیدتی	توجیه عقلانی عقاید	شناخت عقاید	متکلم
عقلانی، بدون پیش فرض عقیدتی	توجیه عقلانی هستی	علم به وجود	فیلسوف

تذکر: این تقسیم بندی تنها اهداف آموزشی دارد. بیشتر اندیشمندان دنیای اسلام هم بحث-های کلامی و هم فلسفی داشته اند.

«حادث» یعنی چه؟

چیزی که برای وجود یافتن آن بتوان زمانی را تصور نمود. از نظر متکلمان تنها خداوند قدیم است. و کل ماسوی الله (همه چیز جز خداوند) حادث هستند. به این استدلال نگاه کنید:

(استدلال ۱-۴)

۱. جهان نبوده است و در زمانی بود شده است. (جهان حادث است)

۲. ملاک نیازمندی معلول به علت، حدوث است.

بنابراین: جهان نیازمند علت (خداوند) است.

پرسش: اکنون اگر کسی بر آن باشد که «جهان قدیم است» (یعنی جهان همیشه بوده است-یا جهان ازلی است)، همچنین معتقد باشد که «خداوند علت جهان است»، چه برهانی می‌تواند بر این ادعا بیاورد؟!

ببینید:

۱- جهان قدیم است.

۲- ملاک نیازمندی معلول به علت حدوث است.

بنابراین: جهان نیاز به علت ندارد!

(استدلال ۲-۴)

از نظر متکلمان (برای نمونه غزالی)، اگر بنا بر قول فلاسفه (برای نمونه: ارسطو و ابن سینا) جهان قدیم است، دیگر نمی‌توان جهان را نیازمند علتی دانست. جهانی که قدیم باشد هم دوش خداوند، قدیم (و واجب الوجود) خواهد بود و دیگر به علتی برای وجود خود (خداوند) نیازمند نیست.

بنابراین عقیده فیلسوفان درباره قدم جهان عقیده ای ناسازگار با شریعت اسلامی است. این عامل یکی از دلایل سه گانه ای است که به سبب آن امام محمد غزالی عقیده ی ابن سینا را در این باره کفرآمیز می‌داند.

نکته: برهان متکلم را در اینبار به شکل‌های دیگری نیز می‌توان تقریر نمود. برای نمونه:

۱- ثابت می‌شود که: واجب الوجود (یا قدیم) واحد است.

و بنابراین: هر چه جز خدا (ماسوی الله) حادث است.

پرسش:

فلاسفه چه راه برون‌شدی برای این معما دارند؟ چگونه می‌توان هم جهان را قدیم دانست و هم خداوند را علت جهان؟

پاسخ: بار دیگر به برهان متکلمین نگاه کنید (استدلال ۵-۱):

۱. جهان نبوده است و در زمانی بود شده است. (جهان حادث است)

۲. ملاک نیازمندی معلول به علت، حدوث است.

بنابراین: جهان نیازمند علت (خداوند) است.

فلاسفه نقد خود را با نقد مقدمه دوم این استدلال آغاز می‌کنند. آنها می‌پرسند: چرا باید ملاک نیازمندی معلول به علت، حدوث باشد؟ با چنین معیاری برای بررسی نیازمندی معلول به علت باید به گذشته آن (زمان مندی معلول) نگاه کنیم و بپرسیم که آیا زمانی بوده است که شیئی نبوده باشد؟ آیا بهتر نیست وجود معلول را صرف نظر از گذشته و حال و آینده نگاه کنیم و آنرا وابسته به مقوله‌ی زمان ندانیم؟

اگر ملاک نیازمندی معلول به علت امری خارج از زمانمندی باشد، قدم و حدوث جهان تأثیری در نیازمندی آن به علت ندارد. از نظر فلاسفه ملاک نیازمندی معلول به علت «امکان ذاتی» آن است.

بنابراین می‌توان گفت:

۱- جهان قدیم است.

۲- ملاک نیازمندی معلول به علت امکان ذاتی آن است. (توضیح: جهان نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد.)

بنابراین: جهان نیازمند علت است. علتی که به آن وجود ببخشد.

(استدلال ۳-۴)

نتیجه: هر شیء (معلول) - چه حادث باشد، چه قدیم - چون یک ممکن الوجود است، و این صفت هرگز از او جدا نمی‌شود برای موجود شدن نیازمند علتی است که او را از حدّ تساوی وجود و عدم خارج سازد.

تفکر کنید:

بر اساس این استدلال فلاسفه نشان می‌دهند که باور به قدم جهان و نیازمندی آن به خداوند قابل جمع است و بر خلاف نظر **غزالی**، جهان می‌تواند قدیم، اما فعل الهی و معلول اراده او باشد.

با این حال کتاب اشاره ای نمی‌کند که برهان فلاسفه برای قدیم بودن جهان چیست.

۱- به راستی چرا از نظر مشائیون جهان قدیم است؟

۲- آیا نمی‌توان همین سوال را از متکلمان هم پرسید؟ یعنی چرا معتقدید که جهان

حادث است؟ مگر شما از گذشته ی آن خبر دارید؟ آنها چه برهانی دارند؟

معمایی دیگر^۲:

پرسش:

- علت سوزاندن آتش چیست؟
- به بیان دیگر پیدایش آتش چه علت‌هایی دارد؟



پاسخ: ماده سوختنی، گرما، اکسیژن (هوا)

یعنی: هرگاه این سه برقرار باشد، شیء شعله ور می‌شود.

و هرگاه یکی از این علل مرتفع گردد (از بین رود)، آتش خاموش خواهد شد؟

آیا با این نتیجه موافق هستید؟

^۲ طرح این گونه ی بحث به دلیل ایجاد ارتباط مفهومی و مسئله محور میان مطالب کلاس است. این بحث به این شکل در کتاب مطرح نشده است.

اگر پاسخ شما مثبت است، اکنون به این سوال پاسخ دهید که چرا بر اساس متن صریح قرآن کریم؛ "یا نار کونوا برداً و سلاماً علی ابراهیم!"، آتش سوزان ابراهیم (ع) را نسوزاند؟

آشنایی با چند اصطلاح

- **علت تام:** علت هستی بخش: **علت حقیقی:** علتی که با وجود آن، معلول، وجود می‌یابد.
- **علت ناقص:** علتی که وجود آن برای تحقق معلول کافی نیست.

در واقع:

علت ناقصه تنها، شرط لازم است و علت تامه شرط لازم و کافی تحقق معلول است

گام دیگر:

پرسش:

آیا وجود علت، وجود معلول را ضروری می‌سازد؟ یا ممکن است که حتی با وجود علت (علت تامه) معلول محقق نشود؟

پاسخ:

اگر وجود علت برای معلول ضرورت بیاورد، محال است که با وجود علت، معلول محقق نشود. (یا وجود نیابد)

به چنین رابطه‌ای، **رابطه وجوبی** می‌گویند. یعنی با وجود علت، وجود معلول واجب می‌شود. ادعا این است که اگر علت، ضرورت دهنده‌ی معلول نباشد، وجود دهنده (هستی بخش) آن نیز نخواهد بود. (ص ۳۱)

به بیان دیگر اگر رابطه وجوبی میان علت و معلول نباشد، رابطه وجودی هم نخواهد بود.

نکته: در بحث‌های فلسفی همه جا مراد از علت، علت تامه است.

برهان درباره تقدم وجوب بر وجود:

روش برهان: خلف

۱. فرض کنید که علت برقرار باشد، اما معلول برقرار نباشد، یعنی معلول با وجود علت وجوب نداشته باشد. (عدم وجوب معلول) = (علت برای معلول وجوب نیابد)
۲. پس معلول (در این حال) ممکن الوجود است.
۳. پس علت اش نمی‌تواند آن را از حالت تساوی بین وجود و عدم، خارج سازد.
۴. پس معلول وجود ندارد. (عدم وجود معلول)

بنابراین: از عدم وجوب معلول، عدم وجود آن نتیجه می‌شود.

یعنی تا رابطه وجوبی در میان نباشد، وجود معلول نیز قابل اثبات نخواهد بود.

(استدلال ۴-۴)

نتیجه نهایی: علت (علت تامه)، هم موجبی (وجوب بخش / ضرورت بخش) و هم موجد (وجود بخش) معلول است. علت، قبل از وجود (مقدم بر وجود)، بر معلول، وجوب می‌بخشد.



قاعده ی فلسفی وجوب-وجود:

الشیء مالم یجب لم یوجد، هر چیزی تا وجودش به مرحله وجوب و ضرورت نرسد، موجود نمی‌گردد. (تقدم وجوب بر وجود در رابطه علیت)

بیانی دیگر از قاعده فلسفی علیت

ترجیح بلا مُرَجَّح، محال است.

مثال:



برای اینکه این گلوله به یکی از دو مسیر برود، باید ترجیحی (علتی) وجود داشته باشد. و اگر این ترجیح و برتری نسبت به یکی از حالات ممکن نباشد، یعنی علتی برای حرکت گلوله به این سمت یا آن سمت وجود ندارد.

برهانی دیگر درباره رابطه ی ضروری علت و معلول:

برهان روان شناختی: هیچ کس در عمل علیت را انکار نمی کند^۲.

گام بعد:

پرسش:

- آیا صدور هر معلولی از هر علتی ممکن است؟
- آیا گرما مستقیماً می تواند علت یخ بندان باشد؟

پاسخ:

قاعده فلسفی الواحد:

الواحدُ لا یصدُرُ عنه الا الواحد :

از علت واحد جز معلول واحد صادر نمی شود.

نتیجه مهم این قاعده چیست؟

پاسخ: هر علتی با معلول خود سنخیت (هم جنسی و تناسب) دارد، آنچنان که میان علت فرض شده و معلول دیگری، این سنخیت برقرار نیست.

نتیجه ی دیگر:

پیوستگی و نظام مندی جهان در پیکره علل مشخص

اشاره تکمیلی: این قاعده مبنای پیشروی به سوی نظریه نظام احسن بودن جهان است. نظریه ای که این جهان را برترین نظام ممکن می داند. نتیجه کتاب از بحث های گذشته، «متقن بودن» نظام جهان است و تا همین سطح پیش رفته است. متقن بودن نظام جهان به معنای استواری، بی خللی و پابرجایی آن است. پ

نظام احسن بودن جهان

لیس فی الامکان ابداء مما کان (غزالی)

^۲ نقد کتاب: این برهان حداکثر دلیل «باور به علیت» است را نه دلیلی برای «باور علیت».

هرچیز که هست آنچنان می‌باید
هرچیز که آنچنان نمی‌باید نیست!
(نظامی گنجوی)

دقت کنید:

این دو قاعده چگونه به دست آمدند؟ و ارتباط آنها با اصل علیت چگونه است؟

۱. قاعده ی الواحد: سختی علت و معلول

۲. قاعده ی وجوب: ضرورت بخشی علت به معلول

• اصل علیت: هر معلول، علتی دارد که به آن وجود می‌بخشد.

پاسخ کتاب: این دو از نتایج قبول و بسط نظری اصل علیت اند، و انفکاک (جدایی) آنها از هم ممکن نیست.^۴

**مسئله ای دیگر: آیا تسلسل علل محال است؟
برهان فارابی: برهان اسد و اخصر:**

روش برهان: خلف

۱- اگر تسلسل علل محال نباشد،

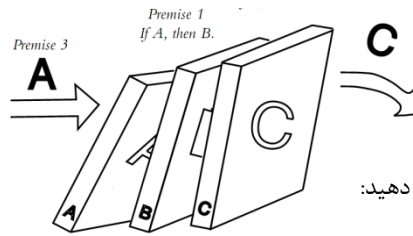
۲- از آنجا که: وجود معلول مشروط به وجود علت است،

۳- اگر معلول الف مشروط به علتی و آن علت خود مشروط به علت دومی و علت دوم خود مشروط به علت سوم و ... الی آخر علل بی پایانی باشد،
آنگاه: هیچ معلولی در عالم هرگز محقق نمی‌شود.

۴- اما می‌دانیم که معلول‌ها در جهان محقق شده‌اند. (از کجا می‌دانیم؟)

بنابراین: تسلسل علل محال است. (استدلال ۵-۴)

^۴ این ادعای متن در صفحه ۳۵ کتاب، قابل نقد است.



تکلیف فکری:

برهان فارابی را بر اساس این شکل توضیح دهید:

مثال فکری: جوخه آتش!

هیچ سربازی حاضر نیست اولین گلوله را به یک اعدای شلیک کند! اکنون چه بر سر اعدای می آید؟!

نکته: دور، هم مانند تسلسل محال است. (پاورقی ص ۳۷)

برهان؟

روش برهان: خلف

۱. دوری بودن علل محال نیست.

یعنی: ممکن است (الف) علت (ب) و (ب) علت (ج)، و (ج) علت (د)، و... نهایتاً: (د) علت (الف) باشد. یعنی:

ممکن است (الف) به طور با واسطه علت (د)

و

(د) علت (الف) باشد.

۲- پس (الف) هم علت و هم معلول (د) است و یا (د) هم علت و هم معلول (الف) است.

یعنی الف (و همچنین د) علت و معلول خود است!

یعنی الف (و همچنین د) بر خود تقدم و تاخر دارد!

این نتیجه با قاعده علیت ناهم خوان است. (قبول آن مستلزم رد علیت است)

بنابراین: دوری بودن علل محال است.

(استدلال ۶-۴)

برهان سینوی:

اشاره تکمیلی: انواع براهین بر وجود باری تعالی

۱. برهان هستی‌شناختی (مثل برهان سینوی)
۲. برهان جهان‌شناختی (مثل برهان حرکت)
۳. برهان غایت‌انگارانه (مثل برهان نظم)

شرح برهان سینوی یا برهان وجوب و امکان:
مُدعا: خدا (واجب الوجود) وجود دارد.

برهان:

۱. موجوداتی وجود دارند. (جهان هیچ در هیچ نیست^۵)
 ۲. هر موجودی یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود.
 ۳. اگر واجب الوجود است، آنگاه مُدعا ثابت شده است.
- و اگر ممکن الوجود است از آنجا که:

الف- تا ممکن الوجود، وجوب نیابد، ----- وجود نمی یابد.
(استدلال ۴-۴)

و

ب- تسلسل علل نامتناهی محال است. (استدلال ۴-۵)

آنگاه زنجیره ممکنات باید به واجب الوجودی ختم شود.

بنابراین: واجب الوجود وجود دارد.

(استدلال ۴-۷)

^۵ این مقدمه بر اساس چه دلیلی صحیح است؟ پاسخ: اصل واقعیت مستقل از ذهن.

نظام متقن (پابرجا=استوار):

اکنون، چگونه درباره متقن بودن نظام جهان استدلال می‌کنید؟
باید از همه ی دانسته های فلسفی خود بهره ببریم.

**نتایج این سه اصل^۶:**

- ۱- ارتباط و پیوستگی موجودات جهان
- ۲- تخلف ناپذیری و حتمیت نظام هستی
- ۳- نظام معین هستی

فلسفه و علوم طبیعی

تبیین اصل علیت و فروع آن (اصل ضرورت علی معلولی و اصل سنخیت علت و معلول)
۱. رشته ی اتصال میان پدیده های جهان

^۶ این نتایج برگرفته از متن کتاب در صفحه ۳۹ است.

۲. و مقدمات لازم برای شناخت روابط حاکم بر پدیده‌های جهان
۳. و پایه آزمایش و تجربه را به مثابه روش تحقیق در علوم تجربی را
تحکیم می‌نماید.

معمایی دیگر:

مسئله استقراء:

روش علم، استقرایی است. یعنی با مشاهده موارد محدود درباره کل موارد موجود قضاوت می‌شود. مثلاً با حرارت دادن ۱۰۰ فلز و مشاهده انبساط آن‌ها چنین قضاوت می‌شود که همه‌ی فلزها در اثر حرارت منبسط می‌شوند.

این کلیت بخشی و به کار بردن واژه‌ی «همه» چه دلیلی دارد؟
چگونه می‌توان از تجربه و مشاهده موارد جزئی حکمی درباره موارد کلی صادر نمود؟
پُل دن میان «جزیی» و «کلی» چگونه ممکن است؟

ادعا: اگر پاسخ این پرسش روشن نباشد، اساس روش علمی بی‌دفاع خواهد بود، و دانش تجربی با تمامی موفقیت و گستره آن مبنای عقلانی نخواهد داشت!
این پرسش مهم را با نام مسئله استقراء می‌شناسیم.

این مطلب را می‌توانیم به بیان دیگری نیز نشان دهیم.

پرسش: به نظر شما این جمله صحیح است:

آب در صد درجه به جوش می‌رسد.

چرا؟

چگونه می‌توان در علوم تجربی گزاره‌هایی کلی صادر نمود؟
شما برخی آب‌های سیاره زمین را آزمون کرده‌اید، چگونه درباره همه آب‌ها قضاوت می‌کنید؟ شاید در جایی، آبی باشد که در ۲۰۰ درجه به جوش برسد؟ و یا حتی در ۲۰۰ درجه یخ بزند؟!

علوم تجربی محدود به موارد تجربه شده‌اند، بنابراین چگونه می‌توانند دربردارنده حکمی درباره موارد و شرایط ناآزموده باشند؟

گزاره ی « همه آب‌ها در صد درجه به جوش می‌رسند»، دربردارنده‌ی کلیت و ضرورت است. ببینید:

همه A ها B هستند.

(کلیت) (ضرورت): (ضرورت پل هستی میان A و B برقرار است).
کلیت و ضرورت یک قانون علمی چگونه قابل توجیه است؟

پاسخ‌ها (از متن کتاب):

- تدوین قوانین علمی یک فرایند عقلانی است، نه یک فرآیند تجربی.
- علیت با تأمل عقلانی به دست می‌آید، نه با تجربه‌ی مستقیم.
- کلیت و ضرورت قانون علیت از عقل دریافت می‌شود،
- و این کلیت و ضرورت مبنای شناخت تجربی است.

بنابراین:

بنای با شکوه علم بر سنگ بنای قوانین عقلی (مثل علیت) بنا شده است.

معمای دیگر:

در عالم وجود فرشتگان چگونه موجوداتی هستند؟ مادی‌اند؟ یا مجرد؟ چه نقش و رتبه‌ای در سلسله موجودات جهان دارند؟ حکمای مشایی در اینباره چه نظری دارند؟

پاسخ بر مبنای حکمت مشاء^۷:

فرشتگان:

- موجوداتی مجرد از ماده‌اند. (قوای مجرد اند)
- با حواس ما دیده نمی‌شوند و اوصاف آنها را به درستی نمی‌دانیم. (چون مافوق عالم طبیعت اند).
- جهان یا وساطت آنها تدبیر می‌شود، عضوی از چرخه علل جهان-از واجب الوجود تا موجودات اند- و در واقع، فیض خداوندی از طریق آنها به عالم طبیعت می‌رسد.

^۷ درباره مطالب این بخش تنها به ذکر مطالب کتاب اکتفا می‌کنیم. کتاب نیز تنها به روایت گزیده‌ای از دعاوی حکمای مشاء درباره عقول مجرد پرداخته است.

توضیح: ارسطو و پیش از آن فیثاغوریان (=پیروان مکتب فیثاغورس) درباره پیدایش جهان تبیین‌های مشابهی بر اساس افاضه ی (= فیض بخشی) عقول مجرد دارند.

حکمای مشاء با ترکیب آن دعاوی با برخی احادیث اسلامی (برای نمونه: «اول ما خلق الله العقل / بحار الانوار» = «نخست آفرینش خرد را شمار/فردوسی) فرشتگان را همان «عقول مجرد» فلاسفه دانسته‌اند که در مقام تدبیر اسباب جهان موثر افتند.

با این تبیین، همه ی هستی در یک سلسله نزولی از خداوند تا فرشتگان (عقول مجرد) و هستی محسوس و مادی قرار می‌گیرند. سلسله ای که خداوند علت العلل آن است و ماسوی الله از او هستی می‌گیرند. حکما با قبول اصل علت غایی-هرچیز، غایتی (=هدفی) دارد، هدفی که برای آن خلق شده است- و سلسله مراتبی دیدن جهان، خداوند را «غایت الغایات» و غایت اصلی جهان دانسته‌اند. جهان از اوست (علت العلل) و به سوی او (غایت الغایات) بازمی‌گردد.

این سرشت معنوی حکمت اسلامی است که در سایه آیه شریفه: **انا لله و انا الیه راجعون** منزل می‌گزیند.

